

(۳۱) غياث الأولياء في النوسل خلدیث الكساء

منبع: آموزشکده سوم - حسینیة حضرت امام حسین علیه السلام - حوزه معارف الهی: جناب مسلم بن عقیل رضی الله عنه از اصحاب امام سوم علیه السلام

عنوان واقعه: شفا یافتن بیمار با توسل به حدیث قدسی کساء

شرح واقعه: خانم (م.ع) واقعه شفا یافتن بیماری مادرشان را اینگونه نقل می کنند:

مادرم مدتی بود که دیسک کمر داشتند و بارها دکتر به ایشان پیشنهاد جراحی برای وخیم تر نشدن حال ایشان را داده بودند.

بالاخره درد شدید و بی حس شدن پا و انگشتان و عدم تحرک از ناحیه ی کمر برای مادرم ایجاد شد و با کمیسیون پزشکی و نظر خود پزشک متخصص تصویب شد که با رضایت کامل از جانب پدر و فرزندان و با احتمال بهبودی پنجاه درصدی؛ ایشان را عمل جراحی کنند، چون آن وضعیت غیر قابل تحمل برای مادرم بود.

همه نگران و مضطرب و مضطرب که این جراحی را بکنند یا نه؟ عده ای موافق، و عده ای هم مخالف، که یکی از مخالفین هم من بودم.

صادقانه بگویم ترس از فلج شدن مادرم در من بیشتر از ترس از مرگ ایشان بود؛ و به همین خاطر هم وقتی این نتیجه را شنیدم با عصبانیت و ناراحتی به بیمارستان رفتم و گفتم با مسؤولیت خودم ایشان را مرخص

کنید، پرسنل قبول نکردند و مادرم هم بخاطر درد قبول نکرد. من حرف دلم را گفتم و با وجود اینکه ترس زیادی داشتم، اما ته دل احساس آرامش و یک نور امیدی داشتم که بعداً متوجه شدم .. گفتند صبح که پزشکان آمدند، بیائید، هر چند غیر ممکن است که تیم پزشکی که آماده‌ی عمل جراحی هستند، رضایت دهند و بگذارند که بیمار را مرخص کنید.

آن شب تا صبح، شب وحشتناکی بر من گذشت، چون ترسم هزار برابر شده بود که حتی اگر مادرم عمل هم نکند، فلج می‌شود و خودم را سرزنش می‌کردم که چرا اینکار را کردم؟ این چه حرفی بود؟ اگر بعد از عمل همه از چشم پزشک یا جمعی که رضایت داده بودند، می‌دیدند، حالا هر اتفاقی که بیافتد از چشم من می‌بینند، فقط می‌دانم که چقدر زیاد دعا و نیایش و التماس به درگاه خداوند متعال کردم، که چه کنم؟!

صبح هم راهی بیمارستان شدیم و گفتیم منصرف شده و نمی‌خواهیم ایشان عمل شوند (از قضا با اینکه ما شب گذشته گفته بودیم و شیفت شب در جریان بودند، صبح اولین نفر مادرم را آماده‌ی عمل کرده بودند) با اطلاع از انصراف ما؛ تیم جراحی ناراحت شدند و عصبانی و با رفتار تندی با ما برخورد کردند، و پزشک جراح مادرم، آخرین جمله‌اش خطاب به مادر و ما این بود که: می‌دانید که جز من هیچ کس دیگر نمی‌تواند این عمل را انجام دهد؛ و شما را معالجه کند، و من از این لحظه دیگر شما را پذیرش نمی‌کنم.

همه‌ی چشم‌های نگران و بهت زده به سمت من معطوف شد؛ من هم گفتم: چرا! آقای دکتر؛ یک نفر دیگر هست که می‌تواند مادرم را معالجه کند؛ و اگر شما پنجاه درصد به کار خودتان ایمان دارید، من صددرصد به کار او ایمان دارم، تمام تعجب و بهتی که چند لحظه‌ی پیش به سمت من بود؛ به جانب پزشک رفت، و او هم با لحن تمسخر و هم با عصبانیت پرسید: اون کیه که اینقدر ارزش مطمئنید؟! اونم صددرصد؟ گفتم "خدا". چند لحظه‌ای سکوت سنگینی حاکم بر فضا شد. دکتر برگه‌ی انصراف از عمل را امضاء کرد و گفت بروید "به امید خدا!" سرم را از دست مادرم بیرون کشید و ما هم لباسهای ایشان را عوض کردیم، و به زحمت ایشان را به منزل آوردیم.

فردای آن روز دوستان و آشنایانی که برای احوال‌پرسی به مادرم زنگ می‌زدند، همه تعجب کرده؛ و هر کدام چیزی می‌گفتند و تلفن را قطع می‌کردند.

بعد از آن بواسطه کرامتها و معجزاتی که در میان دوستان و آشنایان از توسل به حدیث قدسی کساء شنیده بودم با خواهرهایم تصمیم گرفتیم که برای شفای مادر و بهبودی ایشان به پنج نور آل عبا علیهم‌السلام متوسل شویم و روزی چندین مرتبه این حدیث شریف را تلاوت می‌کردیم.

بعد از یک ماه بطور معجزه آسای مادرم از تحت پایین آمد و دوباره فعالیت و کارهای روزمره‌اش را شروع کرد، و به لطف ایزد متعال و عنایت ائمه معصومین علیهم‌السلام و تأثیرات این حدیث شریف تا به امروز با

هیچ گونه مشکلی از ناحیه کمر و دردی که داشت مواجه نشد. البته تأثیرات همان ۱۰ روز اول توسل شروع به نشانه دادن شدند.

ناگفته نماند که پس از یکسال که مادرم سرزده به مطب جراحی که قرار بود عملشان کند، رفتند، او تعجب کرده و گفته بود: هر چند دارم می بینم که روبروی من ایستاده‌اید؛ و با پای خودتان آمدید، اما در باورم نمی‌گنجد که: آیا در این دوره هنوز معجزه هست؟!!!!

از آن به بعد اینجانب به هر کس مشکلی داشته؛ به ایشان پیشنهاد توسل به اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام با خواندن حدیث شریف کساء را می‌دهم، و همه به لطف مولا (منه السلام) حاجاتشان برآورده شده است.

و الحمد لله رب العالمین.